

و چون امیر حمون و حضرت صاحب قران از آن باز گشتند سهاهی
گران از سگزیان بر سر راه آمده پای جسارت از طریق ادب بیرون نهادند

و دست بی باکی بمحاربه و قتال برکشادند • • نظم •

دهادیه خروش آمد و دار و گیر • هوا دامِ کرگس شد از پرتیر

تو گفתי زمین موج خواهد زد • وز موج بر اوج خواهد زد

حضرت صاحب قران • • نظم •

که چون دست بردی بتیر و کمان • نرستی کس از تیر او بی گمان

بشهابِ ناک دیده دوز جگر سوز بسی از سگزیان دیوسار را بخاک

هلاک انداخت • • نظم •

• بهر تیری از دست صاحب قران •

• تن جنگ جوی بهر داخت جان •

• کسی را که زد تیغ سندان شکاف •

• دو پیکر نمود از سرش تا بناف •

• کسی را که زد گرز بر فرق سر •

• گله خود کرد از شکم سر بدر •

• بنسوک سنسان گره بر گره •

• بسی کرد خفتان گرد آن زره •

• زبادهی که آمد از آن گرز و دست •

• بسی گرد را پشت و گردن شکست •

ایشان بیگبارگی روی قصد بآن حضرت آوردند. و با اتفاق تیر باران کردند

و دست مبارک آنحضرت که مقدر بود که بوسه جای لب پادشاهان
عالم و منبع فیض ارزاق بنی آدم باشد از زخم تیری آزرده گشت
والحق چنان دستي را از آسیب چشم زخم چاره نباشد دست کلیم الله
را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون کرامتِ واضمم یدک الی
جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء مدّخر بود نخست از شعله
آتش کافری بسوخت •

• نظم •

• هر دست که از خار جفا زخم نبیند •

• از شاخ امانی گل مقصود نچیند •

• شعر •

جهان فنان •

مهلا فتلک ید تعود بطنها * فیض النوال و ظهرها تقبلا
برآورده نزدیک بود که اشک نجوم از دیده سپهر فرو بارد و قضا مرهم
جراحت دستي ازان دست همان دانست که زمام حل و عقد
امور عالم مطلقا بقبضه اختیار و اقتدار او سپارد و عنقریب چنان شد
ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و چون سپاه
سکزیان از مدد مات حمله دلاوران لشکر منصور از هم فرو ریخته متفرق
شدند امیر حسین و صاحب قران بگرم سیر معاودت فرمودند آنحضرت
جهت معالجه دست مبارک در مُخِیم تومن توقف نمود امیر حسین
با نود کس متوجه بقلان شد و چون بحوالی آنجا رسید آچونی که
برادر کوچک بیکینجک بود با لشکر بسیار راه بر او به بست و جنگ
در پیوست و سپاه امیر حسین از آنبوهی گروه دشمن بستوه آمده

بشکست و امیر حسین با اضطرار فرار اختیار کرده با دوازده کس چهار سوار و هشت پیاده بموضع شبرتو مراجعت نمود •

گفتار در صحت یافتن حضرت صاحب قران

و توجه نمودن بصوب اصف

چون چشم زخمی که دست مبارک صاحب قرانی را دست داده بود بهایمردی و اذنا مرضمت فهو یشفین بسر آمد و جراحات برآحت و زحمت برحمت مبدل گشت آنحضرت با تمور خواجه افغان و بیست و چهار مرد دیگر روی توجه بصوب اصف نهاد و چون بکهمرد رسید و خبر امیر حسین و کیفیت حالات او استماع کرد نوکری سوبخ نام را پیش او فرستاد تا مؤده صحت سلامت رسانیده مقرر سازد که در اصف اتفاق ملاقات افتد و در اثنای راه میان اصف و کهمرد صدیق برلاس که از نسل ایلدر بن قراچارنویان بود و با پانزده چاکر دیگر بعزم ملازمت حضرت صاحب قرانی مطیبه توفیق درباهیه طلبه رانده بودند بمقصد رسیدند آنحضرت صدیق را بجانب امیر حسین روانه داشت که هرچه زود ترمی باید آمد و خود بسعادت برآند در اثنای طریق از طرف اصف سیاهی صد سوار بنمود حضرت صاحبقران پیاده جست بر گماشت تا حال ایشان باز داند و چون خبرگیر معلوم کرد که قزاقچی پسر حسن است که آوازه آمدن امیر حسین بنواهی بقلان شنیده است و متوجه شده روان ببالای پشته برآمد و چرخي زد رای نکته دان صاحبقران ازان حرکت نفرس

نمود که آن جماعت موافق اند نه مخالف از طرفین بتعجیل برانندند
 و بعد از تلاقی مجموع در رکاب همایون آنحضرت مازم ارفف گشتند
 و بعد از رهول و نزول در ارفف جمعی را بقراولی فرستاد مبعگاهی
 خبر آوردند که از دور سیاهی جمعی سواران می نماید حضرت
 صاحبقرانی بتایید ربانی سوار شد و از پس ایشان گشته از طرف
 راست درآمد و سوال فرمود که شما چه کسانیید گفتند که فوجی از
 نوکران فلان کسیم یعنی صاحبقران آنحضرت پیش راند توغلق خواجه
 برلاس و امیر سیف الدین و آتش و توتک و جماعتی دیگر از متعینان
 بودند قریب هفتاد نفر که بعزم ملازمت آنحضرت روی اخلاص براه
 خدمتگاری نهاده بودند چون بدانستند که مصدوقه • • نظم •
 گردرزه عاشقی قدم راست نهی • معشوقه باول قدمت پیش آید
 روی نموده پیاده گشته مراسم زمین بوس بتقدیم رسانیدند و چون
 آنحضرت بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر از طرف کهمرد
 گروهی پیدا شد و بعد از تفحص شیر بهرام بود که هنگام توجه
 حضرت صاحب قران از محیم تو من درانجا تقاعد نموده بود و بعد
 از آن پشیمان شده و از عقب روان گشته و چون صدیق و سوبخ بشارت
 صحت و نهضت حضرت صاحب قران با امیر حسین رسانیدند او را از
 گلبن آمال غنچه اقبال شگفیدن گرفت و از چمن امانی نسیم شادمانی
 وزیدن آغازید و بی توقف کمر عزیمت بسته سوار شد و در خدمت او
 لم غولی بود با صد و سی سوار و محمود کلی با صد و پنجاه پیاده در

ارسلت بآنحضرت بهم رسیدند و یکدیگر را کنار گرفته بر بساط انس و الفت قرار جستند و بتذکار احوالی که هر یک را در مدت غیبت روی نموده بود سخن در پیوستند و چون آگاهی یافتند که منگلی بوغا سلدوز در قلعه اولچو نشسته و دل در مدارت بسته قصد آن حصار کردند شیر بهرام بواسطه صداقتی که با منگلی بوغا داشت تقبل نمود که برود و او را نصیحت کرده پیارید و باین معنی امضاء آن قصد در تعویق انداخته خود روان شد و چون منگلی بوغا بران حال اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و برفت و مقارن این حال سیصد مرد از قوم دولان جاوون که هزار خلم است و از قدیم باز در عداد اتباع و اشیاع در دمان حضرت صاحب قران بوده پرسیدند و در سلک دیگر ملازمان انتظام یافتند و مراد شوکت و اعتضاد لشکرست از دیاد پذیرفت و ازان محل روان شده در دره صوف نزول کردند و امس پسر تومن بادریست کس تاخمت آورده بود بآن حوالی که اسپان ولایت بلخ را براند چون از حال امیر حسین و حضرت صاحب قران و قوف یافت بایشان ملحق شد آنحضرت نموده را با سه کس بطرف قهلقه فرستاد تا خبری باز داند او چون از معبر ترمذ گذشته بقهلقه رسید دید که لشکر جته ولایت را غارت کرده می گشتند و نموده بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دوچار خورد و بعد از رسم آغوش و پرسش او را خبر دادند که خانه و فرزندانست بهمین نزدیکی فرود آمده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود رود

و زمانی فرزندان و کسان خویشتر را به بیند آن صدق مردانه اما
قبول نکرد که چون مخدوم از خانه دور است خدمتکار را نشاید که
بخانه خود درآید •
• نظم •

• از چنین طایفه آموز آداب خدمت را •

• که بهر کام که خواهی برسی از خدمت •

و امیر حمین و حضرت صاحبقران از دره صوف کوچ کرده بدره کز آمدند
و بمیدان اولجی بوغا نزول فرمودند و درانجا استماع افتاد که امیر
سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو برلاس و امیر جلال الدین
برلاس و امیر هندوکه برلاس با جماعتی خبر حضرت صاحبقران
شنیده اند و با جته مخالفت نموده از میان ایشان بیرون آمده اند
و بترمذ رسیده تولاں بوغارا روانه کردند تا شبگیر کرده از جیسور بگذرد
و ایشانرا کیفیت احوال اعلام نماید و چون ازانجا کوچ کرده بجلاکای بلخ
درآمدند امیر ابوسعید پسر تاینغو و مذکلی بوغا سالدوز که از قلعه اولچو
گریخته بود و پیش ابوسعید مذکور که داماد او بود رفته و حیدر
اند خودی هر سه با شش هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته و دست
جلالت کشاده مباحگاهی بمسکر ظفر پناه رسیدند و بر لب آب سیاه
که در میان فاصل بود جوشان و خروشان فروه آمدند و از طرفین گذار
آب را گرفته کمین کردند صاحب قران ظفر تیغ بر حسب امارت
الحرب خدعه بنفس مبارک بگذار آب رفت و بهر گونه سخنان
هوشمندانه و حکایات فریبنده آب تسکین بر آتش هولت و حدت

ایشان ریخت و هرآینه کاردان صاحب نایب هنگام حضور وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدار مصالح دولت رعایت نماید که از دست اقتدار هزار شمشیزن خنجر گذار بر نیاید • • نظم •

• کارها راست کند عاقل کامل بسخن •

• که بصد لشکر چّار میسر نشود •

سپاه آنطرف لب آب درآ کز گرفته می رفتند و لشکر نصرت شمار گذار بکنار جوی قوت میراندند و از جانبین محل گذار می جستند و مجال جنگ را مترصد فرصت بودند تا برابر بلخ رسیدند •

گفتار در جنگ امیر حسین و حضرت صاحبقران

موید مظفر با ابو سعید و منکلی بوغا و حیدر

چون عساکر طرفین بمقابل بلخ رسیدند از هر دو جانب جوی عبدالله را در میان گرفته صف بر کشیدند و میمند و میسره و قلب مرتب داشته جنگ را آماده گشتند و از امارات دولت دران حال امر او که در ترمذ بودند برسیدند و بحضرت صاحب قران پیوستند و ترمذ نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق نموده بود عرضه داشت و آنروز از وقت پیشین تابشب آتش حرب و قتال سمت التهاب داشت و اشتعال و میان جان و تن و تیر و جوشن رسم فراق بود و وصال مبارزان هر دو طرف بر یکدیگر تیر باران کردند که از زخم پیکان رخنه در خانه حیات بسیاران افتاد • • نظم •

زهر تیر کز شست پرواز کرد • تنی را زیبوند جان باز کرد

و در آن روز تموکه زخم دارشد و شب هنگام • • نظم •

که در پرده کوه رفت آفتاب • سر روز روشن درآمد بخواب •

فرود آمدند از دو جانب سپاه • یزک را نشانند بر پاسگاه

روز دیگر که شهبسوار پیروزه مضمار سپهر از قنطره آفاق گذشته سپاه انجم را

هزیمت داد و لشکر جانبین باز در جوش و خروش آمده صدای غریب

کورگه و کوه در خم این طاق آهفوس افتاد حضرت صاحبقران بعون

نایب آسمانی حمله کرد و از پول گذشته روی قهر و کین بآن لشکر

جنگجوی فیرد آگین آورد و ایشان هر چند بعدد بسیار و هنگام پیکار

پیل افکن و شیر شکار بودند با سطوت حمله آن سربد کامکار جز فرار

چاره ندیدند و گروه چنان انبوه از یک حمله خسرو گردون

شکوه بستوه آمده از هم فروریختند و چون شب رو سیاه از پیش تیغ

آفتاب بگریختند • • بیت •

• ستاره گرچه بود بیشمار پشت دهند •

• چو مهر یک تنه روی آورد سوی پیکار •

امیر حسین و صاحب قران کامکار بعد از آن فتح نامدار عرض

سپاهی که ملازم بودند باز دیدند در هزار سوار در شمار آمد حضرت

صاحب قران با جمعی از ایشان از پیش روان شد و چون بکنار چیهون

رسید از معبر ترمذ بکشتی گذشته قراول بجانب قهلقه فرستاد

تا خبری باز داند و لب آب را مخیم نزول همایون ساخت قراولانرا

تعب و کوفتگی راه از رعایت شرایط حزم فاعل گردانید و خواب

برایشان غالب شد تا لشکر آجونی^(۱) برادر کوچک بیکجک برسد
و ازیشان بگذشت حضرت صاحبقران با اعتماد قراول منتظر نشسته
و سپاه بخیمهای خود غافل آورده ناگاه یانگی با قراول بهم آمیخته
برسیدند •

جهان جو چو سازد قراول روان • نزیبند بهسز مردم کاروان
دلیر و سبک حمله و تیز هوش • بهر کار سر تا قدم چشم و گوش
وفا باشد و راستی کیش شان • بود کاهلی کافر پیس شان
لشکر را دران حال چون مجال آن نشد که فراهم آمده بمقابله
مخالفان درآیند بضرورت بکشتی درآمدند و خیمها را گذاشته از آب
می گذشتند و حضرت صاحبقران با چند کس در جزیره بمحاربه
و مدافعه مشغول گشت و چندان توقف نمود که لشکریان تمام از آب
بگذشتند و بعد از آن خود عبور فرمود •

که پیوسته آن شاه عالم پناه • بهر حال بودی پناه سپاه
و مدت یکماه ایشان ازینطرف آب و لشکر مخالف از آن طرف آب
در مقابل یکدیگر به نشستند و پس از ماهی حضرت صاحبقران
بسوختن کشتیها فرمان داد و از آنجا کوچ کرده متوجه خلم شد که از
حدود بلخ است و در آن محل با امیر حسین و بلایه لشکر بهم رسیدند •
گفتار در توجه نمودن امیر حسین و حضرت صاحبقران

(۱) همچنین است در هر نسخ و در یک نسخه بجای آن (آجونی) •

بجانب طالقان^(۱) و بدخشان و صالح کردن پادشاهان
 امیر حسین و حضرت صاحب قران باتفاق عازم قندز^و گشتند
 و در آنجا ایل و الوس بوردای را جمع آورده عنان عزیمت بجانب
 بدخشان یافتند و چون بطالقان رسیدند و آب شور مذاق نفاق را
 از چاشنی و الصالح خیر شیرین ساختند پادشاهان بدخشان
 از در مصالحت در آمدند و تلخی وحشت و مخالفت که هر آینه
 موجب ترش روی دولت تواند بود بکلی مرتفع شد و از آنجا بطرف
 ارهنگ باز گشتند و در آنجا از آب بجانب سالی سرای عبور نموده
 متوجه ختلان شدند و بچول درآمدند و از چول گذشته موضع دشت
 کونک مخیم نزول فرخنده گشت شبانه که بحکم و جعل الایل سکنا
 طباع میل آرمدن کند بعد از آنکه حضرت صاحب قران بعزم استراحت
 تخفیف جامه فرموده بود پای مبارکش از سامت صحبت موزه
 پرداخته امیر حسین باستدعای حضور آنحضرت کس فرستاد و چون
 متوجه شده بمجلس درآمد از حاضران پولاد بوغا بود و شیر بهرام
 امیر حسین با حضرت صاحب قران شکوه شیر بهرام آغاز نهاد که در
 چنین وقتیکه بدشمن رسیده ایم عزم ایل خود کرده جدائی می جوید
 و بیای مروت و وفا طریق موافقت و ولا نمی پوید صاحب قران کامکار
 او را انواع نصیحت فرمود و سرزنش نمود اما جواب او بر نحوی • ع •
 • من گوش استماع ندارم لمن يقول •

(۱) در اکثر نسخه (طایجان) است بجای طالقان •

محصور بود امیر حسین را هر چند از آن لجاج و استبداد ناپرد غضب
اشغال می یافت بحسب مقتضای حال تحمل اولی دانست •
• نظم •

هر چند توانا بود و قادر مرد • هم گاه گهی خشم فرو باید خورد
آخر الامر شیر بهرام بصوب بلجوان روان شده درینحال خبر بتحقیق پیوسته
بود که توغلق^(۱) سلدوز و کیخسرو لشکر جته را سر کرده بایسی امراء جته
پیش آمده اند و ثمور پسر نویگان و ساریق و شنکوم و توغلق خواجه
برادر حاجی بیگ و کوچ ثمور پسر بیکبیگ و دیگر امراء هزاره و قوشون
با بیست هزار مرد از سرچالا تا پول سنگین نشسته اند و ازین جانب
بیش از شش هزار مرد در معسکر همایون حاضر نبود صاحب قران
مرد پاک اعتقاد مصدوقه کم من فیه قلیله غلبت فیه کثیره
بازن الله بگوش صدق و اخلاص از هاتف توفیق می شنید و در
آینه دولت روز افزون که بصیقل تائید آسمانی جلای ظفر یافته بود
بدیده یقین می دید •
• نظم •

که گر بحر گیتی شود پرنهنگ • و گر کوه و صحرا بود پر پلنگ •
کسیرا که یار است بخت بلند • نیابد از آن یک سر مو گزند
باد و هزار مرد دلار روی توکل بسوی دشمنان آورده از پیش روان شد
و در سر پول سنگین سپاه جانبین بهم رسیدند از وقت چاشت
که رایت سلطنت و الضحی برافراشتند تا آن زمان که پرچم سنجق

(۱) همچنین است در اکثر نسخ و در بعضی (توغلق) و در بعضی (توغلق) •

و اللیل اذا سجی شانه زدند آنس پیکار از زبانه نار حاصیه
 حکایت میکرد و زمین کور فر پیاده و سوار تفسیر اذا زلزلت الارض
 و زلّالها میگفت صغیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش
 جان می انداخت و برق سنان صورت یکاد البرق یخطف
 ابصارهم بر دیده دل جلوه میداد زبان تیغ تحقیق معنی مسحا
 بالسوق و الاعناق برهانی قاطع بادا میرسانید و از واقعه گران وقع
 چماق در شان نزول القارعة ما القارعة حجتی واضح باقامت می پیوست
 و آن روز تا شب دلاوران رزم آزمای از هر دو جانب در سر پول
 تا بعدی کوشش نمودند که نم طاقت در جگر جلالت هیچ بهادر نماند
 محب که از طرفین بموافقت شهسوار گردون عیان از میدان بر تافتند
 و کثرت سپاه مخالف بیش از اندازه بود حضرت صاحب قران بالهام
 دولت متیقن شد که شمشیر شجاعت را تا بصیقل رای روشن
 نزد ایند چهره ظفر دران نتوان دید و تیر جلالت اگر نه از شست قدبیر
 کشاد یابد از صدای صغیرش بشارت نصرت نتوان شنید خاطر خطیر
 بر آندیشه تدارک آن واقعه گماشت تا کلک تائیدش صورت بهبود
 بر لوح ضمیر منیر نکاشت •

گفتار درگذشتن حضرت صاحب قرانی از آب

پول سنگین و گریختن لشکر جنه

حضرت صاحب قران امیر موسی و امیر موید ازلت و اوج قربهادر

را با پانصد مرد که یکی از هزار باز نخوردی بر هر پول سنگین
 در مقابله لشکر خصم باز داشت و بنفس مبارک با هزار و پانصد سوار
 که غبار عرصه پیکار را سرمه دیده آرزو دانستندی در زمان اقبال روی
 سعادت از بالای آب بمیدان اسن نهاد و در میان اسن میدان و رسن کش
 نیم شب از آب بشنای بگذشتند و روی بکوه آوردند روز دیگر قراول
 یاغی را از اثر پای اسپان معلوم شد که لشکر از آب گذشته است و ازان
 معنی دغدغه در ایشان پیدا شد و چون شب درآمد • • • نظم •
 جهان در سر آورد کحلی پرند • سرمه درآمد بمشکین کمند

حضرت صاحب قران کشور کشای عدو بند فرمان داد تا بر بالای
 کوههای بلند آتش بسیار افروختند سپاه مخالف را از مشاهده آن
 ترس و هراس غالب شد و پای ثبات و قرار از جای برفت و از سر
 دهشت پای خوف بمركب فرار نهادند و عنان عزم بدست اضطرار
 داده روی ادبار بصوب گریز آوردند و بعون پروردگار چنان لشکر جرار
 که در مقابل یک سوار ده جنگ جوی تیغ زن نیزه گذار پیش بود
 بی کلفت رزم و پیکار از هم فروریخت و الله یوید بنصرة من یشاء
 زهی فروغ رای اصابت شعار نصرت آثار که از پرتو آتشی که از دور
 افروزد خرمن شوکت و شکیبائی جهانی مخالف کینه دار با چندین
 امراء و سردار بسوزد • • • نظم •

آنجا که یک پیاده فرود کرد حزم او • ملکی توان گرفت بنیروی یکسوار^(۱)

(۱) همچنین است در اکثر نسخه و در یک نسخه (حزم جنگ) و در بعضی (پای حزم) •

و نه هجیب آنرا که عنایت باری یاورى کند که با او برابری کند
و برگزیده که عزیز کرده پروردگار باشد بدخواه او بصورت خوار
و برگشته روزگار بود •

• نظم •

بداندیش آن شاه گیتی فرور • نباشد مگر خوار و برگشته روز
و چون دشمنان بهم برآمده رو بگیریز نهادند حضرت صاحبقران بالشکر
نصرت نشان چون شیرزیان و سیل بیپایان خروشان و جوشان از بالای
کوه فرو تاختند و تا میدان گجرات تکامشی کرده به تیغ عمر فرسای
و رمح جانگزای دمار از روزگار ایشان برآوردند •

• نظم •

دران ره ز بهس کز عدد کشته شد • بیابان همه پشته برپشته شد

و دران محل مظفر و منصور بشادمانی و سرور نزول فرمود و امیرحسین
نیز با بقیه لشکر از عقب برسید از میامن نسایم این فتح ارجمند نهال
اقبال بلند و شاخ دولت قوی گشت و روضه آمانی و آمال را طراوتی
تازه و نصرتی بی اندازه بنوی روی نمود رایست استظهار همگان باوج
اقتدار برآمد و شوکت و شکوه شاه و سپاه یکی در هزار شد •

• بیت •
سپه را همه دست و دل شد قوی • باقبال صاحبقران از نوی

و چون رتبت پیشی و برتری در میدان سلطنت و سروری حضرت
صاحبقران را مقدر و مقرر شده بود باز با دو هزار مرد از پیش روان
شد و چون بقهله رسید اهالی کش و آن حوالی فوج فوج گریخته
می آمدند و بملازمان سعادت مند می پیوستند آنحضرت از جمله دو هزار
مرد که همراه آورده بود سیصد مرد گزیده را ملازم رکاب همایون ساخته

روی عزیمت برآه آورد و دیگرانرا بتوقف در آنجا فرمان داد و از آن سیصد سوار دویمت مرد با امیر سلیمان برلاس و امیر جانو برلاس و بهرام جلایر و امیر جلال الدین برلاس و امیر سیف الدین و یولتمور بصوب کش روان ساخت و فرمود که چهارقوشون شوند و هر سواری دو بند شاخ بسیار برگ از هر دو پهلوی اسپ در آویزد تا غبار انگیزد و گرد فراوان برخیزد و داروغه اگر آنجا باشد بگریزد ایشان بر حسب فرموده کاربند شدند و تدبیر موافق تقدیر افتاد چون بجنگای کش درآمدند داروغه جته از آن غبار ترسیده بود و گریخته ایشان بشهر کش درآمدند بضبط آن مشغول شدند زهی عنایت بینهایت الهی در باره آن مشید ارکان پادشاهی گاه از افروختن اخگری لشکری شکسته میشود و گاه از انگیزتن غباری دیاری مسخر میگردد • • مصراع •

• چشم بد دور که بالا تر ازین ممکن نیست •

و در آن حال مخیم اقامت الیاس خواجه خان ناس آرینی بود که در چهار فرسنگی کش واقع است اعیان امراء نامدار مجموع ملازم و سپاهی بیرون از حد و شمار در سلک اجتماع منتظم و در آن وقت توغلوک تمور خان در مستقر سریر خانی خویش در گذشته بود و الغ فوق تمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بالوص باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحب قران با صد سوار که بسعادت ملازمت مستعد بودند شبگیر کرده بخزار آمد و چون روز شد ، ببنده گاه از سید ، جمشید بجانب مشرق آگاه گشته در حرکت

آمدند مردم از وصول همایون آنحضرت خبر یافته با حراز دولت
 زمین بوس شتافتند آنحضرت بجمع سپاه خزار و کش فرمان داد
 و تا خواجه سالبریرا چغداول ساخت و با عساکر گردون مآثر بطرف
 جکدالیک بازگشته روان شد و چون بانجا رسیده بسعادت نزول فرمود
 شیخ محمد پسر بیان سئدوز با هفت قوشون لشکر بانحضرت پیوست
 و دران محل هفت روز توقف افتاد و امیر حسین و سپاه آنچه با او
 بودند و آنچه حضرت صاحب قران در قهله گذاشته بود برسیدند
 و شیر بهرام که در دشت کولک جدا شده و بایل خود رفته بالشکر
 ختلان بعد از چهل و سه روز غیبت هم درانجا ملحق شد امیر حسین
 و حضرت صاحبقرانی بانمامی لشکر ازانجا کوچ کرده متوجه خزار
 گشتند و درانجا بمزار متبرک خواجه شمس^(۱) (طاب ثوابه) در آمدند
 و از روح مقدس آن بزرگ دین استمداد همت نموده عقد موافقت
 بعهده و پیمان مستحکم گردانیدند و سوابق درستی و اخلاص را
 با لواحق یگانگی و اختصاص موجد ساختند • • مصراع •
 • آری باتفاق جهان میتوان گرفت •

گفتار در خواب دیدن حضرت صاحبقرانی

و بان تفاعل نمودن و آهنگ جنگ الیاس

خواجه خان کردن

قال النبی صلی اللہ و علیہ وسلم الرویا الصالحة جزء

(۱) در چهار نسخ (رحیمی) بجای شمس •

من ستة و اربعين جزءا من النبوة ارادت قدیم از عنایت علیم
 حکیم تعالی و تقدس چون رقم اختصاص بر نامه اخلاص صاحب
 دولتی کشیده قامت اقبالش را از خزانه انا جعلناک خلیفة فی
 الارض بخلعتی فاخر بیاراید آیینه ضمیر منیر او را بصیقل توفیق
 زوده بانوار تحقیق منور سازد تا عرایس اسرار غیبی در آنجا چهره
 نماید و مستحدرات منیبات امور در نظر شعورش پیش از وقوع و ظهور
 نقاب اشتباه بکشاید و از دریچهای عالم غیب که روح انسانی
 ازان سر کیفیت احوال آینده پیش از آنکه واقع گردد تواند دید
 روزن خیالست چنانچه از مضمون حدیث مبارک که ثبت افتاد
 مستفاد میگردد •

• نظم •

• ز نقش بند خیالم خوش آمد این معنی •

• که صورتی بنسگارد بشکل دلبر ما •

یوسف صدیق علی نبینا و علیه الصلوة و السلام صورت اذعان اخوة
 و ابوی که نص کریمه و رفع ابویه علی العرش و خرواله
 سجدا ازان خبر میدهد بسالها پیش از وقوع ازین دریچه دیده بود
 و بشارت فتح مکه شرفها الله تعالی که مضمون همایون لقد صدق
 الله رسوله العویا بالحق به بیان آن ناطق است بر ضمیر وحی
 پذیر سلطان پیغمبران علیه و علیهم الصلوة و السلام هم ازان سر نقش
 بسته بود و این کرامت بحسب مهمات ملکی و مصالح پادشاهی
 اساطین سلاطین و اعظم ملوک و خواقین را از راه وراثت خلافت سروری

دست میدهد چنانچه حضرت صاحب قرانی را روی نمود چه
 در آن حالت که کاری چنان هولناک پیش آمده بود و به لشکری
 از سپاه دشمن بحیار کم با ایشان مقابله و مقاتله می بایست کرد
 روزی وقت چاشت در آن باب تاملی می نمود در اثنای آن اندیشه
 خوابش در بود آوازی شنید صریح بزبان فصیح که شاد باش
 و غم مخور که خدای تعالی شما را نصرت و فیروزی کرامت فرمود
 و چون از خواب انتباه یافت از برای دفع اشتباه از حاضران پرسید
 که درینوقت هیچ کس اینجا سخنی گفت همه گفتند نه بیقین
 پیوست که آن سخن از هاتف غیب بگوش هوش او رسیده
 و آن نسیم بشارت شمیم از گلشن لطف عمیم الهی وزیده اعتمادش
 بعون تایید ربانی واثق ترشد و با دل قوی و خاطر کشاده پیش
 امیر حسین آمد و صورت واقعه باز نمود و همگنانرا از استماع
 این بشارت مواد استظهار و استبشارست تضاعف پذیرفت
 و دل تابع و متبوع که چون غنچه گرفته بود ازین آگاهی چون گل
 از نسیم صبح گاهی بشکفت •
 • نظم •
 ز فکر خاطر شاه و سپاه بود نژند • از آن بشارت فرخنده شادمان گشتند

گفتار در محاربه امیر حسین و حضرت صاحبقران

بالشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان

امیر حسین و حضرت صاحب قران بعد از اقامت وظایف شکر

و ستایش پادشاه پادشاهان جل و علا بجمادات سوار شدند و در ترقیبها
و تعبیه لشکر شرایط حزم رعایت نموده دو قول مرتب داشتند
امیر حسین دست راست آراسته بیروق ظفر پیکر بر افراخت
و حضرت صاحب قران چون هنگام نبرد همه دل بود جانب چپ
مركز را بست نصرت شعار خویش ساخت و باین آئین صفها راست کرده
روان شدند و لشکر دشمن که در تاش آریغی بود بهین منوال
دو قول تعیین کرده میسر از فرالیاس خواجه خان و امیر حمید
زینت یافت و میمنه را بشکوه امیر توق نور و امیر بیکبک
آذین بست و از جانبین لشکر یسال کرده روی کینه و پرخاص
بحری قصد یکدیگر نهادند •

بجنبش درآمد زمین و زمان • تو گفتم بخواهد پریدن جهان
ز آواز اسپان و گره سپاه • نه خورشید تابنده روشن نه ماه
سپه یکسره نعره برداشتند • هنانها با براندر افراشتند
در موضع قبلی^(۱) متن سپاه طرفین بهم رسیدند و غریب کورگه با نعره
دلیران در گنبد گردون پیچید اول از مقابل حضرت صاحب قرانی
هراولان لشکر مخالف از غروری که هر بسیاری و کینه گذاری خود
داشتند مرکب مبارزت در میدان مسابقت جهانیدند آنحضرت
قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خویش استوار
گردانید و رکاب نصرت انتساب گران داشته سبک دست نائید

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو کتاب (قبا) •

به تیر و کمان بازید و چپ را الف و راست را دال ساخته •

• نظم •

خدنکش الف از خم نون و دال • روان کرد بر سینه بد سگال
 و سپاه بموافقت شاه چون ستاره در خیل ماه از چرخ کمان شهاب
 پیکان آتش نشان بجان دشمنان روان گردانیدند کلک تیر تفسیر
 و جعلناها رجوما للشیاطین بخون پردلان چنان تحریر کرد
 که از حال ایشان بتصویر مودای و خرواله سجدا مثنی گشت
 بهادران لشکر مخالف که از حدت آتش کینه چون باد می آمدند
 مانند آب باران رو بمركز خاک آوردند بعضی آب حیات بر باد فنا
 داده و چندی از تاب زخم پیکان آتشبار سینه پر کینه بر خاک
 نهاده •

جنگ جو کز باد پندار آتش کین بر فروخت

زخم پیکان آبرویش همچو خون بر خاک ریخت

از مشاهیر کشتگان دوما بود از قوم بهرین که در بحر کین نهنگی
 مردم خوار بود و در بیشه پیکار شیری پیل شکار و چنپو از خاصگان
 ملک خان که شاه و سپاه او را ماده استظهار دانستندی و مایه
 امتضاد و افتخار و از افتادگان ترق نور بهادر بود و بیکی برادر
 بیکجک و دولت شاه و دو شاهزاده دیگر که هر یک سرور لشکری
 و پناه سپاهی بودند •

• نظم •

نماید از دلیران کسی بر قرار • همه کشته یا خسته افتاده زار

سپاه طرفین بیکبارگی بارگی برانگیختند و درهم آویختند و هوای
کارزار بر کارزار مخالفان چون زره بهزار دیده خون میریخت •

• نظم •

• برفتند از جای یکسر چو گره •

• دهان بر آمد ز هر در گره •

• بیابان چو دریای خون شد درست •

• نوگفتی ز روی زمین لاله رست •

و چون مدمات حمله ززم آزمایان متواتر شد و امواج بحریه متلاطم
گشت بموجب وعده مبشر غیبی با حضرت صاحب قرانی اولیای
دولت را میا من الحمد لله الذی صدقنا وعده شامل روزگار
گشت و اعداء وافر شوکت را معنی نم ولیم مدبرین صورت حال
آمد چنان لشکر جوار که بکثرت شمار از قطرات امطار و اوراق اشجار
نشان میداد از اندک لشکری چون اوراق خزانی و قطرات باران
نیسانی باطراف و اقطار متفرق و پراکنده گشت ما النصر الا
من عند الله الیاس خواجه خان و امیر بیکجک و اسکندر اغلن
و امیر حمید و امیر یوسف خواجه دستگیر شدند اما خان را
وفاداری که در جبهه اتراک مرکز است دستگیر آمد و تنی چند
از لشکر که او را گرفته بودند بشناختند و بی آنکه سرداران سپاه را
خبر شود او را با بیکجک سوار ساخته رها کردند و دیگر گرفتگان
در قید اسار گرفتار بماندند و همان شب صاحب قران شبگیر کرده

تا آبِ یام برآید و در آنجا باز سر را بر دشمنان بگرفت و بسیاری از ایشان کشته شدند •

• نظم •

• ز خون آب در جوی چون باده شد •

• بکه کهرسا لعل و بیجساده شد •

و امیر جاکو و امیر سیف الدین بر حسب فرمان متوجه سمرقند شدند و این فتح ارجمند در شهر (سنه خمس و ستین و سبعمایه) موافق لوی نیل اتفاق افتاد صاحبقران کامکار که همت بلندش در هر کار تا آنرا بمنتهای مراد نرسانیدی نیارمیدی بمشورت امیر حسین با شیر بهرام ایفان کرده در عقب روانه شد و از آب خجند گذشته تاشکنت را مخیم نزول همایون ساخت و از برای دفع مین الکمال چند روزی نیل عارضه مزاجی هر رخسار دولت کشیده شد •

• بیت •

هر چه را چشم در پسند آرد • چشم زخمی بدان گزند آرد

و حضرت صاحب قران و امیر حسین را هر یک در محلی که بودند

اندک مرضی طاری گشت و عن قریب از شفاخانه و نزل من

القران ما هو شفاء و رحمة للومنین مبدل گشت و مهد علیا

اولجای ترکانی بسعادت و کامرانی از گومسیر آمدند • • مصراع •

• بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز •

و حضرت صاحب قرانی بعزم مراجعت از آب خجند عبور فرمود

و بقصد شکار جگره رخت اقامت چند روزی انداخت و امیر حسین

نیز در صوفع ذرق^(۱) بمیل شکار و ترتیب چرگه موافقت نمود و از هر دو طرف روان شده در آقلر قمار مشی کردند و روزی چند بر حسب •
 • مصراع • • وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی •
 بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و از آنجا بسعادت و اقبال سوار شده بصوب سمرقند معاودت نمودند و آن خطه فردوس آئین را بفر قدم بهجت انزای مملکت آرای آذین بستند دیده امید اهالی آن دیار از غبار سوکب همایون ایشان روشنائی پذیرفت و کسری که از لکدکوب حوادث روزگار بحال صغار و کبار راه یافته بود از مراهم مراهم و نوشداروی استمالت و نوازش مومیائی یافت •
 • شعر •

الحمد لله على انعامه * قد رجع الحق الى مقامه
 گفتار در قورلتای کردن امیر حسین و حضرت صاحب
 قرانی و برداشتن کابله شاه اوغلن را بخانی
 چون مملکت ماوراءالنهر و ترکستان با توابع و لواحق از قبضه تسلط
 و استیلا قوم جته مستخلص شد اعیان امراء بزرگ و نویان رفیع مقدار
 حکومت و فرمان دهی یکدیگر را گردن افغان و انقیاد نمی نهادند
 و چون هریک از پیشوایان قبایل سنگین را پشت استظهار بکثرت
 اتباع و اشیاع خویش گرم بود مجموع سر اطاعت و فرمان برداری
 بیک کس نرود نمی آوردند و سنه ۱۱۰۰ چاریست که هر کثرتی را که

(۱) در بعضی نسخه (ذوق) و در بعضی (زوق) و در بعضی (ورق) •

جهت وحدني نباشد که حافظ آن بود زود بفساد انجامد و هر مملکت را که والی نبود که مجموع اهالی آن امثال اوامر و نواحي او را واجب و لازم شمردند و از حکم و فرموده او بهیچ وجه تجاوز روا ندارند نظام احوال و اوضاع آن البته اختلال پذيرد • • نظم •

• جهان بی جهانبان تن بی سراست •

• تن بی سر از خاک ره کمتر است •

بنابرين امير حسين و حضرت صاحب قران با يكديگر مشورت کرده مصلحت دران دیدند که از نمل چغتای خان یکی را بخانی سردارند و جهت امضای آن عزم هم دران سال (سنة خمس و ستين و سبعماية) جميع امراء و نويان را جمع آورده قورلتای کردند و در باب سلطنت و کفایت مهمات مملکت سخن راندند و رای بران قرار گرفت که کابلشاه اوغلن پسر دورجي بن ایلچیکدی بن دواخان را که از دهم آسيبِ تقلبات روزگار بحصار شعار فقر و لباس درویشي در آمده بود ازان کسوت بیرون آرند و قامت اقبالش را بخلعت عالی طرارخانی بیارایند و از برای اتمام این مهم • • نظم •

• یکی جتن کردند با زیب و ساز •

• که در وصف آن قصه گردد دراز •

• ز سیم و زر و نعمت و خواسته •

• همه سخن گیتی بد آراسته •

با اتفاق کابلشاه اوغلن را بر تخت سلطنت نشانند و بر سمي که آيين